

صفات فرابشری امامان علیهم‌السلام از نگاه اصحاب ائمه علیهم‌السلام

سید محمدحسن علوی *

چکیده

اختلاف مسلمانان در مسئله امامت، نخستین مسئله اساسی بود که پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رخ نمود. و حیاتی بودن امامت نزد شیعه و انتخابی بودن آن نزد اهل سنت، این اختلاف کلامی - فقهی را دامن زد و مبنای بشری یا فرابشری بودن صفات امامان علیهم‌السلام را پایه گذاری کرد.

شیعه بر اساس ادله عقلی و روایات متواتر، فرابشری بودن صفات امامان را لازمه امامت شمرد؛ هر چند اهل سنت نیز گاهی ناچار به اعتراف به پاره‌ای صفات فرابشری ائمه علیهم‌السلام شده‌اند اما بیشتر آنان و برخی شیعیان با تمسک به پاره‌ای از روایات و گزینش‌های تاریخی منکر صفات فرابشری امامان علیهم‌السلام گردیده‌اند و بر این باورند که این صفات ساخته و پرداخته غلات است که پس از قرن سوم و چهارم در میان شیعیان راه یافته‌اند.

در این مقاله با بیان نمونه‌هایی از دیدگاه اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، همچون سلمان، ابوذر، عمار و اصحاب امامان دیگر، یادآور شده‌ایم که آنان، ائمه علیهم‌السلام را حجت و امام دانسته‌اند و از محتوای گفتار و کردار آنان چنین استنباط می‌شود که ائمه علیهم‌السلام را دارای عصمت و علوم ماورای طبیعی دانسته‌اند و سرانجام به برخی شبهات معاصران در حد گنجایش این مقاله پاسخ داده شده است و با بررسی سخنان ابن قبه و مناظره عبدالله بن ابی یعفر یا معلی بن خنیس، به این ادعا که ابن قبه و ابن ابی یعفر در شمار منکران صفات فرابشری‌اند، پاسخ گفته‌ایم.

کلیدواژه‌ها

امامان معصوم، اصحاب امامان، صفات فرابشری، علم غیب، عصمت، عالمان ابرار.

Email: Sedalialavi@gmail.com

*. کارشناس ارشد فلسفه.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۸/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۰/۲۱.

مقدمه

امامت نزد شیعه از ویژگی خاصی برخوردار است که همان موجب تمایز امامت نزد شیعه با دیگر فرقه‌های مسلمان شده است و آن ویژگی، و حیانی بودن امامت نزد شیعه است که ادامه راه نبوت و تکمیل کننده آن می‌باشد و در آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» به آن تصریح شده است. بدیهی است که این ویژگی مقتضی آن است که امام فردی شبیه پیامبر باشد تا بتواند راه او را ادامه بدهد و همان ادله عقلی که دلالت بر معصوم بودن پیامبر و سایر صفات فرابشری او دارد، بر وجود چنین صفاتی در امام نیز دلالت دارد؛ هر چند ممکن است دایره وجودی این صفات در پیامبر و امام متفاوت باشد اما نمی‌توان اصل وجود آنها یا دست کم برخی از آنها را در حدی که امامت آن را اقتضا دارد منکر شد. کنکاش در آیات و روایات وارده در باب امامت نیز این نظریه را به اثبات می‌رساند؛ به گونه‌ای که حتی برخی از عالمان اهل سنت نیز که صفات فرابشری ائمه علیهم‌السلام را قبول ندارند ناگزیر به آن اعتراف کرده‌اند؛ برای مثال، فخر رازی می‌نویسد: آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹)، مقتضی عصمت اولی الامر است، وگرنه اجتماع امر و نهی در فعل واحد پیش می‌آید. ^۱ با وجود این، بیشتر اهل سنت و برخی از شیعیان منکر صفات فرابشری ائمه علیهم‌السلام شده‌اند. در این میان عده‌ای از معاصران با استناد به برخی گزینش‌های تاریخی و کلام اصحاب ائمه علیهم‌السلام و آرای متکلمان بر این باورند که در صدر اسلام و زمان خود ائمه علیهم‌السلام هرگاه صفات فرابشری نسبت به ائمه علیهم‌السلام مطرح می‌شد مسلمانان نسبت به آن واکنش نشان می‌دادند و صاحب نظریه را غالی یا اهل تفویض می‌دانستند اما کم‌کم و بر اثر تحولات و تکامل تدریجی در مذهب، این حساسیت‌ها کم شد؛ به گونه‌ای که از قرن سوم و چهارم به بعد، اعتقاد به صفات فرابشری ائمه علیهم‌السلام جزء ارکان و اصول شیعه گردید و در حقیقت نظریه غالبان و مفضوئه که در میان شیعیان راه یافته بودند، نظریه غالب گردید.

یکی از نظریه پردازان معاصر که از منکران صفات فرابشری است در کتاب مکتب در فرایند

تکامل که در راستای ارائه همین دیدگاه نگارش یافته است، با تکیه بر این نکته می نویسد:

بسیاری از شیعیان و اصحاب ائمه اطهار به شدت با نسبت هر گونه صفات فوق بشری به آنان مخالف بوده و بر این نکته تأکید می کردند که آنان فقط دانشمندانی پرهیزکار یا علمای ابرار بودند... اما آن گروه از اصحاب با آن که به شدت تمام با نسبت هر گونه امر غیر طبیعی مانند علم غیب به ائمه مخالفت می کردند شیعه و مطیع بی چون و چرای آنان بودند و ایشان را امام و رهبر اسلام می دانستند.^۲

سپس نتیجه گرفته است که صفات فرابشری ائمه علیهم السلام ساخته و پرداخته غلات و مفوضه است. در ادامه به برخی استشهدات آنان اشاره خواهیم کرد ولی پیش از آن لازم است مقصود خود از صفات فرابشری را روشن کنیم.

از تقابل نظریه علمای ابرار با نظریه امامان معصوم، معنای صفات فرابشری روشن می گردد. بر اساس نظریه دوم شاخص های امامت عبارت اند از:

۱. امامان علیهم السلام همانند پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند به امامت منصوب شده اند، و پیامبر صلی الله علیه و آله این نصب الهی را در قالب نص، به مسلمانان معرفی کرده است. پس ایشان منصوب الهی و مخصوص نبوی هستند، و آن دسته از مسلمانان که از این امر الهی و دستور نبوی سر پیچیدند، از صراط مستقیم منحرف شده اند؛

۲. ائمه هدی علیهم السلام همانند پیامبر صلی الله علیه و آله به علم لدنی غیر اکتسابی عالم اند، و به اذن خداوند از غیب آگاهند (روشن است که قلمرو این علم تنگ تر از علم غیب مطلق الهی است). علم امامان از طریق رأی و اجتهاد نیست. علم آنها در حوزه معارف دین و هر آنچه به اسوه بودن ایشان مرتبط است، خطاناپذیر است؛

۳. ائمه هدی علیهم السلام همانند پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت مطلق از معصیت (کبیره و صغیره، عمدی و سهوی) و از خطا معصوم اند. عصمت، تفضل الهی به انسان‌های برگزیده است که بسیار فراتر از تهذیب نفس و طهارت روح اولیا است.

بر اساس «نظریه ائمه معصوم» فضائل امامان علیهم السلام همانند فضایل رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرابشری است که تفضلاً از جانب خدای سبحان به این بندگان مقرب الهی تفویض شده است. ائمه معصوم علیهم السلام همچون پیامبر صلی الله علیه و آله واسطه فیض الهی هستند.

اما بر اساس نظریه علمای ابرار، ائمه علیهم السلام هرگز با پیامبر صلی الله علیه و آله قابل قیاس نیستند؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله اولاً، منصوب از جانب خداوند است؛ ثانیاً، با علم لدنی و غیر اکتسابی «وحی» الهی را تلقی کرده است؛ ثالثاً، وحی الهی و سنت نبوی با ملکه عصمت از جانب خدا حفظ می‌شود. بر اساس این نظریه: اولاً، تعیین هر امام از طریق وصیت یا نص امام پیشین و در مورد امام اول از طریق وصیت پیامبر و با اختبار و امتحان عالمای شیعه صورت می‌گرفت؛ ثانیاً، ائمه علیهم السلام فاقد علم غیر اکتسابی یا علم لدنی یا علم غیب هستند (علم غیب به لحاظ قلمرو فرابشری و علم لدنی به لحاظ منشأ غیر اکتسابی آن به کار می‌رود، و گرنه هر دو اشاره به یک علم دارند)، بلکه معارف دینی را به شیوه اکتسابی از امام پیش از خود به دست آورده‌اند و احکام شرعی را با رأی و اجتهاد و استنباط تحصیل کرده‌اند و همانند دیگر آدمیان خطا پذیرند، اگر چه کم‌خطاترین هستند؛ ثالثاً، اگر چه ائمه علیهم السلام به لحاظ دوری از گناهان، از پیراسته‌ترین و پاک‌ترین افراد بشرند، اما عصمت در میان آدمیان منحصر به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است. بنابراین نمی‌توان ائمه علیهم السلام را دارای سرشتی متفاوت از دیگر آدمیان دانست که به شیوه‌ای ویژه و فرابشری از گناه بر کنار شده باشند، بلکه ایشان به گونه‌ای بشری و متعارف، از گناه دوری می‌جویند تا آنجا که از ابرار محسوب می‌شوند.

بر این اساس هرگونه صفت فرابشری برای ائمه علیهم‌السلام انکار می‌شود و از ایشان با عنوان «علمای ابرار» (دانشمندان پرهیزکار) یاد می‌شود.^۳

پس از این مقدمه و پیش از ورود به اصل بحث چند نکته را یادآور می‌شویم:

الف) با وجود شدت برخورد ائمه علیهم‌السلام با غلات و مفوضه، به گونه‌ای که غلات را کافر و مفوضه را مشرک نامیدند و حتی بالاتر از آن دستور اعدام برخی از غلات را صادر کردند^۴ و با آن همه دقت نظر اصحاب در مورد تدوین روایات و بازشناسی احادیث صحیح از ناحیج تا آن اندازه که دست به تبعید ناقلان روایات ضعیف زدند و حتی در پی کشتن غالیان برآمدند،^۵ همواره جای این پرسش است که، چگونه هزار و اندی سال، مسئله ضرورت وجود صفات فرابشری برای ائمه علیهم‌السلام جزء باورهای خدشه‌ناپذیر شیعه، باقی مانده است؟ بلکه از ضروریات این مذهب نیز به شمار می‌رود! آیا این پذیرفتنی است که بگوییم عده‌ای که شمار آنها نسبت به پیکره جامعه شیعی نیز چندان نبود، با نفوذ خود توانستند مسیر حقیقی را تغییر دهند و متکلمان و محدثان، بی تفاوت از کنار آن بگذرند؟

ب) منکر آن نیستیم که برخی از افراد که با ائمه علیهم‌السلام ارتباط داشتند ظرفیت پذیرش این گونه ویژگی‌ها را برای ائمه علیهم‌السلام نداشتند. جو خفقانی که پس از پیامبر، به ویژه در زمان بنی امیه و بنی عباس نسبت به ائمه علیهم‌السلام پدید آمده بود، موجب شد که آنان در تقیه به سر برند؛ به گونه‌ای که در بعضی زمان‌ها، حتی از بیان مسائل فقهی نیز ناتوان بودند تا چه رسد به آشکار کردن اوصاف و فضائل خود، و این سخت‌گیری‌ها تا به آنجا پیش رفته است که یکی از علل پدید آمدن غلو در حق ائمه علیهم‌السلام را همین امر می‌دانند.

وردی در این زمینه می‌نویسد:

امویان که پس از کناره گیری امام حسن علیه السلام از خلافت (سال ۴۱ق/ ۶۶۱م) قدرت مطلق را از آن خود ساختند، در ستم راندن بر علویان، به ویژه رهبران این خاندان و برجای ماندگان اهل بیت هیچ مرزی نشناختند و ستم روزافزون و پرده دری آنان بر ضد این خاندان و بر ضد شیعیان احساسات و عواطف را به مظلومیت اهل بیت متوجه ساخت و هر چه حکمرانان اموی بر ستم خویش افزودند و هر چه ناخرسندی خود را از نام و یاد علی علیه السلام و شیعیان او آشکارتر ساختند، آن مظلومیت نمایان تر گشت و خود زمینه را برای بروز و ظهور رویکردهای غلوآمیز نسبت به صاحبان حقی که بر آنان ستم رفته بود، فراهم تر ساخت و کار بدان جا رسید که علی علیه السلام و نام او نماد مخالفت با دولت حاکم شد.^۶

بدین سان، ستمی که بر خاندان علی علیه السلام رفته بود و ممنوعیتی که نسبت به یاد و نام او وجود داشت، خود یکی از عوامل زمینه ساز غلو در باره آن حضرت بود و این نکته روشن خواهد ساخت چرا با آنکه مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز اعتقاد و علاقه داشتند در باره او، راه غلو را نپیمودند. وردی در باره این حقیقت می نویسد: «آنان [عراقیان] برخلاف آنکه در دوستی علی علیه السلام غلو کردند، در دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله غلو نورزیدند. علت این امر بدان باز می گردد که از دوستی محمد صلی الله علیه و آله منع نشده بودند و حکمرانان نشان نیز در اظهار این دوستی با آنان شریک بودند».^۷

این وقایع باعث شده بود که آن حضرات در موارد زیادی ویژگی های خاص خود را از عموم مردم پنهان دارند و یا حتی به انکار آن ویژگی ها بپردازند؛ هر چند این اوصاف را در خلوت به اصحاب خاص خود ابراز می کردند ولی به خاطر جو حاکم بر زمانه، آنان را از آشکار ساختن اسرار خود منع می نمودند.

سدیر گوید:

من و ابوبصیر و یحییای بزاز و داود بن کثیر در مجلس (بیرونی) امام صادق علیه السلام بودیم که آن حضرت با حالت غضب وارد شدند و پس از نشستن فرمودند: تعجب است از مردمی که گمان می کنند ما علم غیب داریم! در صورتی که جز خدای متعال کسی علم غیب ندارد، و من خواستم کنیزم را تنبیه کنم، او فرار کرد و ندانستم در کدام اتاق رفته است.^۸ سدیر گوید: هنگامی که حضرت برخاستند که به منزلشان (اندرونی) بروند، من و ابوبصیر و میسر، همراه آن حضرت رفتیم و عرض کردیم: فدایت شویم، ما سخنانی که درباره کنیز گفتید شنیدیم، و ما معتقدیم که شما علوم فراوانی دارید ولی ادعای علم غیب درباره شما نمی کنیم. حضرت فرمود: ای سدیر! مگر قرآن نخوانده ای؟ عرض کردم: چرا. فرمود: این آیه را خوانده ای: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ». گفتیم: فدایت شوم، خوانده ام. فرمود: می دانی که این شخص چه اندازه از علم کتاب داشت؟ عرض کردم: شما بفرمایید. فرمود: به اندازه قطره ای از دریای پهناور! سپس فرمود: آیا این آیه را خوانده ای «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ». گفتیم: آری. فرمود: آن کسی که علم همه کتاب را دارد داناتر است یا کسی که بهره اندکی از علم کتاب دارد؟ عرض کردم: آن کسی که علم همه کتاب را دارد. پس با اشاره به سینه مبارکش فرمود: به خدا قسم! علم همه کتاب نزد ماست. به خدا قسم! علم همه کتاب نزد ماست.^۹

البته نمی خواهیم علم غیب ائمه علیهم السلام را از این روایت استفاده کنیم و هیچ شیعه غیر غالی، علم ائمه علیهم السلام به ماورای طبیعت را بالذات نمی داند، بلکه نسبت به پیامبر نیز چنین است؛ اما مقصود این است که مطالبی مانند آنچه که در این روایت مطرح شده، نباید دستاویزی شود که علم لدنی ائمه علیهم السلام را در همه شکل های آن منکر شویم؛ چنانچه امام علیه السلام خود در این روایت این مسئله را یادآور

می شود. سدیر نیز تعجب می کند که چگونه امام علیه السلام این گونه علوم را از خود نفی می کند؛ در حالی که این سخن با دانسته های او درباره ائمه علیهم السلام در تضاد است که حضرت برای او توضیح می دهد.

ج) هر چند موضوع این مقاله، علم غیب ائمه علیهم السلام نیست اما توضیح این نکته ضروری به نظر می رسد که مقصود شیعیان از علم فرابشری ائمه علیهم السلام، علم غیب خاص خداوند نیست؛ هر چند ممکن است تعبیر علم به غیب، به ائمه علیهم السلام نسبت داده شود؛ زیرا در نظر عامه مردم هر گونه علم به امور پنهان علم غیب نامیده می شود؛ چنان که وقتی امیرمؤمنان علی علیه السلام در موردی از حوادث آینده خبر داد، فردی با تعجب به امام علیه السلام عرض کرد: «... به شما علم غیب داده شده است». امام علیه السلام فرمود: «... این علم غیب نیست، بلکه علمی است که از فردی صاحب علم آموخته شده است». امام علیه السلام در ادامه با تلاوت آیه: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (لقمان: ۴۳)، علم به زمان رخ دادن قیامت، آگاهی از جنین درون رحم، بهشتی یا جهنمی بودن افراد و آنچه را در آیه بالا آمده است علم غیب دانستند و سایر موارد را علمی دانستند که خداوند به پیامبر خود، و پیامبر به ایشان آموخته است.^{۱۰}

نکته قابل توجه در این حدیث شریف این است که امام علی علیه السلام علم به امور پنهان را که از طریق رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست آورده است، علم غیب نمی نامد. با توجه به این که دانستن غیب از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در آیاتی از قرآن کریم نفی شده است (انعام: ۵۰؛ اعراف: ۱۸۸؛ هود: ۳۱)، به نظر می رسد مقصود از علم غیب که از غیر خدا نفی شده است، علم اصالی و ذاتی به غیب است که منحصر به خداوند متعال است و علم غیر خداوند به امور پنهان از آن جا که به اذن و عطای خداوند متعال

است، علم غیب نامیده نمی‌شود. این احتمال برای توجیه روایاتی که ائمه علیهم السلام علم غیب را از خود نفی کرده‌اند، قابل استفاده است.

به نظر می‌رسد در آن زمان، علم غیب به طور مطلق، ظهور در علم غیب ذاتی داشته است؛ از این رو آن را به غیر خدا نسبت نمی‌دادند؛ چنان‌که از مرحوم شیخ مفید نقل شده است:

همانا امامان معصوم از ضمیر دل‌های بعضی از بندگان و حوادث آینده آگاه بودند. البته این نوع آگاهی از شرایط امامت نیست، بلکه آن را خدا از باب لطف و تثبیت مقام امامت به آنها داده است. اما این که به طور مطلق گفته شود امامان دارای علم غیب بودند، سخن ناروا است؛ زیرا اتصاف به آن، تنها در خور کسی است که به خودی خود علم داشته باشد، نه این که علمش را از دیگری گرفته باشد و چنین کسی جز خدای عز و جل نیست.^{۱۱}

پس اگر نفی و انکاری در مورد علم غیب ائمه علیهم السلام مطرح شده، علم غیب ذاتی است، نه علمی که با واسطه از پیامبر صلی الله علیه و آله یا الهام پدید آمده است. امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

همانا خدا دارای دو علم است: یکی علمی که در نزد اوست و هیچ‌کسی از آفریده هایش را به آن آگاه نکرده است و دیگر علمی که به فرشته‌ها و پیامبرانش داده است. این علم به ما اهل بیت رسیده است.^{۱۲}

صفات فرابشری ائمه علیهم السلام نزد اهل سنت

با وجود آن که اهل سنت از منکران صفات فرابشری امامان علیهم السلام هستند، اما برای بزرگان خود چنین کراماتی را باور داشتند و این نشان می‌دهد که چنین مسئله‌ای در صدر اسلام امری غیرطبیعی به شمار نمی‌رفت؛ بلکه سخن تنها بر سر این بوده که چه کسانی شایستگی چنین مقاماتی را دارند.

نسفی نقل می‌کند که شخصی در مدینه از دنیا رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله خواست بر او نماز بخواند. جبرئیل نازل شد و گفت: بر او نماز نخوان. پیامبر هم نماز نخواند تا اینکه ابوبکر آمد و گفت: بر او

نماز بخوان که من جز نیکی از او ندیده‌ام. سپس جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد! شهادت ابوبکر مقدم بر شهادت من است.^{۱۳}

یافعی در روض‌الریاحین می نویسد:

هنگامی که ما در مسجد نشسته بودیم، فردی کور بر ما وارد شد و سلام کرد و ما جواب سلام او را دادیم... آن مرد نیازهایی داشت که ابوبکر برآورده کرد. سپس ابوبکر گفت: آیا نیاز دیگری داری؟ گفت: آری، می‌خواهم به حبّ پیامبر ﷺ دستم را بر ریش ابوبکر بمالم. پس ابوبکر برخاست و ریشش را در دستان کور گذاشت و به او گفت: آن را در حبّ پیامبر ﷺ بگیر. آن کور ریش ابوبکر را گرفت و گفت: خداوند! تو را به حرمت ریش ابوبکر سوگند می‌دهم که بینایی‌ام را به من برگردان. پس همان لحظه بینایی‌اش برگشت و جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و گفت: یا محمد السلام یقرؤک السلام و یخصک بالتحیة و الاکرام و یقول لک لو أقسم علی کل اعمی بحرمة شیبة ابی بکر لرددت علیه بصره و ما ترک اعمی علی وجه الارض و هذا کله بیکتک و علو شأنک و قدرک عند ربک.^{۱۴}

از انس بن مالک نقل شده است که گفت:

شنیدم پیامبر ﷺ فرمود: جبرئیل به من خبر داد که خداوند هنگامی که آدم را خلق کرد و روح را به جسدش وارد ساخت، به من دستور داد که سببی از بهشت بردارم و آبش را بگیرم و در حلقش بریزم. من نیز چنین کردم. پس خداوند تو را از نطفه نخست و ابوبکر را از نطفه دوم و عمر را از نطفه سوم و عثمان را از نطفه چهارم و علی را از نطفه پنجم آفرید. آدم پرسید که اینان چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: «هؤلاء خمسة أشباح من ذریة اکرم عندی من جمیع خلقی» و هنگامی که آدم عصیان کرد، بدان‌ها متوسل شده و استغاثه کرد و خداوند او را بدین سبب بخشید.^{۱۵}

یا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر بعد از من پیامبری می بود هر آینه آن پیامبر عمر بود،^{۱۶} یا اینکه یحیی بن اکثم مدعی بود که هر گاه وحی با تأخیر روبه رو می شد آن حضرت گمان می کرد وحی به خانه عمر بن خطاب انتقال یافته است^{۱۷} یا درباره ابوحنیفه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که پیامبران به من افتخار می کنند و من به ابوحنیفه افتخار می کنم.^{۱۸}

کوتاه سخن اینکه، علامه امینی درباره غلو اهل سنت برای افراد مورد علاقه شان در الغدیر داستان ها و عقاید بسیاری را نقل می کند.^{۱۹}

صفات فرابشری ائمه علیهم السلام نزد اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام

پس از یادآوری نکات بالا، برای روشن شدن دیدگاه صحیح گوشه ای از دیدگاه های اصحاب ائمه، به ویژه اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر می کنیم؛ زیرا این دوره به دلیل آغاز آن، که نخستین دوره تمایز شیعه به شمار می آید، مهم تر از سایر دوره هاست. بنابراین، بررسی این دوره می تواند تا حد زیادی دیدگاه صحیح در مسئله را روشن سازد.^{۲۰}

از مطالعه منابع اولیه بر می آید که خاستگاه دیدگاه کنونی شیعه درباره صفات فرابشری ائمه علیهم السلام، دیدگاه های اصحاب خاص امام علی علیه السلام است. آنان امام را حجت خدا و دارای علم الهی گسترده می دانستند. اگر چه باید توجه داشت که به دلیل شرایط آن دوره، تازه بودن این مباحث و تفاوت سطح معرفتی افراد، به طور طبیعی افرادی هم با تردیدهایی روبه رو بوده اند.

با توجه به روایات فراوانی که درباره علم امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است، کمتر فرد آشنا با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را می توان یافت که در بزرگی مقام علمی ایشان تردید داشته باشد. احادیثی مانند: «أنا مدينة العلم و علی بابها فمن أراد المدينة فلیاتها بابها»^{۲۱} و «عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ فَتَحَ لِي كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ»^{۲۲} از روایاتی هستند که می توان بر آنها ادعای تواتر

کرد. با وجود این گونه روایات و مشاهده دریای علم امام علیه السلام در سخنان حضرت، معمولاً در عظمت علمی ایشان در میان اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام تردیدی وجود نداشت؛ هر چند بعید نیست عده‌ای از مردم که پس از ۲۵ سال انزوای امام علیه السلام، به جمع اصحاب ایشان پیوستند، از پاره‌ای از این روایات نیز بی‌خبر مانده باشند. بسیاری از بزرگان اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام مانند سلمان، ابوذر، عمار، ابن عباس، خزیمه بن ثابت، مالک اشتر و... آن حضرت را آگاه‌ترین فرد به قرآن و سنت، و دارای علوم الهی می‌دانستند. اینک به مطالعه نمونه‌هایی از برخورد اصحاب امام علیه السلام با مقام علمی ایشان می‌پردازیم.

سلمان معتقد بود: «سر پیامبر تنها نزد علی علیه السلام است... اگر او را از دست بدهید، علم را از دست داده‌اید».^{۲۳} وی، امیر مؤمنان علیه السلام را دارای علم به حوادث آینده، موعده مرگ انسان‌ها و فصل الخطاب می‌دانست، بلکه خود سلمان نیز از حوادث آینده خبر داده و مردم را به پیروی اهل بیت علیهم السلام تشویق کرده است.^{۲۴}

از توصیف‌های سلمان برمی‌آید که او کاملاً از علم امام علی علیه السلام به امور پنهان آگاه بوده و آن را باور داشته، بلکه خود نیز دارای علوم پنهان بوده است. در روایتی آمده است که سلمان علم اول و آخر را از پیامبر و امیر مؤمنان علیهم السلام آموخته بود.^{۲۵} امام باقر و امام صادق علیهم السلام سلمان را محدث (کسی که فرشتگان با او سخن می‌گویند) معرفی کرده‌اند.^{۲۶} در سخنان سلمان محمدی با کسانی که معتقد به اشتباه کردن و گمراهی امیر مؤمنان علیه السلام بودند، آمده است: «او صیای انبیا اشتباه نمی‌کنند... علی علیه السلام وصی پیامبر شما است. او دچار گمراهی نشده است، بلکه او هادی و مهدی است».^{۲۷} سلمان در این گفتار، آشکارا اشتباه و گمراهی را از او صیای انبیا، از جمله امیر مؤمنان علیه السلام نفی می‌کند که این همان اعتقاد به عصمت است.

میثم تمار، حبیب بن مظاهر و رشید هجری نیز از علم امیرالمؤمنین علیه السلام به امور پنهان آگاه بودند. امام علیه السلام به آنان زمان و چگونگی شهادتشان را خبر داده بود.^{۲۸} رشید هجری، افزون بر آن که از شهادت خود آگاه بود، از زمان و چگونگی مرگ دیگران نیز خبر می داد.^{۲۹} زمانی میثم در حالی که بر کشتی سوار بود، از کشته شدن معاویه خبر داد. بعدها روشن شد که درست در همان زمان که میثم خبر داده بود، معاویه از دنیا رفته است.^{۳۰} روایات دیگری نیز در زمینه آگاهی میثم به امور پنهان نقل شده است.^{۳۱}

ابوذر نیز امیرمؤمنان علیه السلام را صدیق اکبر، فاروق اعظم، وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و وارث علم او معرفی می کرد و به مردم می گفت: «هیچ مسئله دینی نیست که در آن اختلاف باشد، مگر آن که علم آن نزد اهل بیت است.»^{۳۲} او مردم را به پیروی خاندان وحی فرا می خواند و می گفت: «آنان خاندان وحی هستند که رسالت در میان آنان قرار گرفته است. فرشتگان نزد آنان رفت و آمد دارند. آنان خاندان رحمت و معدن علم هستند.»^{۳۳}

عمار نیز امام علیه السلام را آگاه ترین فرد به قرآن و سنت^{۳۴} و عالمی می دانست که دیگران چیزی به او نمی آموزند.^{۳۵} وی که از علم امام علیه السلام به امور پنهان آگاه بود، در جنگ صفین نزد امیرمؤمنان آمد و پرسید: «آیا این همان روز است؟» (مقصود او روزی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به او وعده شهادت داده بود). امام علیه السلام نمی خواست به او پاسخ صریح بدهد. به او فرمود: «به جایگاه خود باز گرد.» عمار سه بار نزد امام علیه السلام آمد و پرسش خود را تکرار کرد. امام علیه السلام سرانجام به او پاسخ مثبت داد. عمار از این خبر خوشحال شد و گفت: «امروز دوستانم را می بینم؛ محمد و یارانش را.»^{۳۶} از پرسش های مکرر او درباره امری پنهان، روشن می شود که او امام علیه السلام را دارای چنین علمی می دانسته است. عمار معتقد بود علی علیه السلام همواره از آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله همراه حق بوده است و تأکید داشت که هرگز با حضرت مخالفت نخواهد کرد؛ حتی اگر همه مردم با او مخالف باشند.^{۳۷} در نقل دیگری آمده است عمار،

ابوموسی را به خاطر تأخیر در بیعت با علی علیه السلام سرزنش کرد و شک در حقانیت علی علیه السلام را مساوی خروج از اسلام دانست.^{۳۸} این سخنان می تواند شاهی بر باور به عصمت امام باشد.

مالک اشتر، آن حضرت را وارث علم انبیا^{۳۹} و آگاه ترین فرد به کتاب خدای دانست.^{۴۰}

وی به رغم ناخشنودی از پذیرش حکمیت می گفت: «من راضی هستم به آنچه امیر مؤمنان راضی باشد. در کاری که او وارد شود، وارد می شوم و از کاری که او دوری کند، دوری می کنم. او جز به هدایت و درستی کاری نمی کند».^{۴۱} این سخنان مالک به گونه ای ظهور در عصمت امام دارد. در همین ماجرا برخی اصحاب از ناخشنودی مالک به مسئله حکمیت خبر دادند ولی امام علی علیه السلام درباره او فرمود: «اگر من راضی شوم، مالک اشتر راضی می شود». سپس فرمود: «او از کسانی نیست که با من مخالفت کند. من از رفتار او بیمناک نیستم. کاش در میان شما دو نفر مانند او، بلکه یک نفر مانند او بود».^{۴۲}

رفتار مالک اشتر در سفر امیر المؤمنین علیه السلام به لهر و آن نیز نشانه اعتقاد او به عصمت امام علیه السلام است. در این سفر، سپاه امام علیه السلام به هنگام نماز عصر به سرزمین بابل رسیدند. آن حضرت توقف نکردند تا اینکه خورشید در آستانه غروب قرار گرفت. در این هنگام اصحاب امام علیه السلام سراسیمه فرود آمدند و به چپ و راست نماز خواندند؛ اما مالک اشتر پیاده نشد و نماز نخواند و گفت: «نماز نمی خوانم تا زمانی که امیر المؤمنین پیاده شود و نماز بخواند». امام علیه السلام پس از مدتی فرود آمد و فرمود: «ای مالک! آن جا سرزمین شوره زار بود و نماز در آن جایز نیست. هر کس نماز خوانده، نمازش را دوباره بخواند».^{۴۳}

ربیعہ بن الحارث بن عبدالمطلب درباره امیرالمؤمنین بر این عقیده است که جبرئیل او را در غسل و کفن نمودن پیامبر صلی الله علیه و آله یاری می داد. ^{۴۴} مانند این سخنان از قیس بن سعد، ^{۴۵} عبدالله بن حجل ^{۴۶} و ام الخیر دختر حریش ^{۴۷} نیز نقل شده است.

از سخنان عدی بن حاتم نیز اعتقاد به عصمت امام به دست می آید. او علی علیه السلام را در هر کار دارای حجت و برهان الهی می دانست و از مردم می خواست کار خود را به علی علیه السلام بسپارند. ^{۴۸} در میان اصحاب غیر مشهور امام علیه السلام، افرادی را می توان یافت که گاه در درستی رفتار امام شک می کردند. ابو ثابت غلام ابوذر از این افراد است. او در جنگ جمل با دیدن عایشه در جبهه مقابل خود، در درستی همراهی خود با علی علیه السلام شک کرد؛ اما این شک دیری نپایید و بر درستی کار خود ثابت قدم گردید. او این ماجرا را برای ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد. ام سلمه بر لزوم استواری او در همراهی علی علیه السلام پای فشرد و برای او حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که بر همراهی علی علیه السلام با قرآن دلالت داشت. ^{۴۹}

از نقل بالا بر می آید که یا مسئله عصمت امام برای ابو ثابت، ناشناخته بوده است یا او در عمل به آن توجه نکرده است اما از رفتار و گفتار ام سلمه می توان اعتقاد به عصمت را برداشت کرد؛ هر چند از تعبیر عصمت استفاده نشده است.

همچنین فردی، از ابن عباس درباره درستی جنگ های امام علیه السلام پرسید. ابن عباس به بیان فضایل امام پرداخت. او گفت: «از تو درباره خون هایی پرسیدم که علی ریخته است، نه از فضایل او». ابن عباس به او گفت: «تو مراداناتر می دانی یا علی را؟» مرد پاسخ داد: «اگر علی را داناتر می دانستم، از تو درباره او سؤال نمی کردم». ابن عباس آزرده شد و گفت: «علم علی از علم رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته شده است و علم من و دیگر اصحاب در برابر علم او مانند قطره در برابر هفت

دریاست». ^{۵۰} این نقل افزون بر تردید آن شخص در درستی اقدام امام علیه السلام، شناخت ابن عباس را از عظمت مقام علمی آن حضرت نشان می‌دهد.

مزرع بن عبدالله از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام، یکی از پیش‌گویی‌های آن حضرت را برای ابوالعالیه بیان کرد. ابوالعالیه با شگفتی پرسید: «غیب‌گویی می‌کنی؟» مزرع با اطمینان بر درستی خبر تأکید کرد و خبر شهادت خود را نیز بر آن افزود و گفت: «امیرمؤمنان این خبر را به او داده است و حتماً این امر واقع می‌شود». ابوالعالیه با تعجب تکرار کرد: «از غیب خبر می‌دهی؟» مزرع در برابر تردید دوستش، بار دیگر تأکید کرد که کسی این خبر را به او داده است که راستگو و مورد اعتماد است. پیش‌گویی‌های امیرمؤمنان محقق شد و مزرع همان‌گونه که گفته بود، به شهادت رسید. ^{۵۱}

این نقل نشان می‌دهد که برای برخی از اصحاب مانند مزرع بن عبدالله، علم امام علیه السلام به امور پنهان کاملاً پذیرفته شده بود؛ در حالی که برای برخی پذیرش این اخبار دشوار بود. از موارد دیگر تردید یا عدم اعتقاد اصحاب در مورد علم امام علیه السلام به امور پنهان این است که امام علی علیه السلام پیش از جنگ جمل، از پیروزی خود بر طلحه و زبیر خبر داد. پذیرش این پیش‌گویی برای یکی از یاران حضرت دشوار بود. از این رو، نسبت به این گفتار امام علیه السلام به ابن عباس شکایت کرد. ابن عباس به او گفت: «شتاب نکن. ممکن است این سخن از اسراری باشد که رسول خدا به اصحابش آموخته است». ^{۵۲} نقل بالا نشان می‌دهد که ابن عباس ضمن پذیرش آگاهی‌های غیبی امام علیه السلام، احتمال می‌داد که منبع آن، آموزه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

عمر و بن حریث از منافقینی بود که عدم اعتقاد خود به امامت امیرمؤمنان علیه السلام را پنهان، و خود را در شمار اصحاب حضرت وانمود می‌کرد. او در ماجرای پس از خبر دادن امام علیه السلام از امور پنهان، کار

امام را کهنات دانست. امام علیه السلام این سخن او را رد کرد و این علم را از معارفی دانست که خداوند به رسولش صلی الله علیه و آله عطا کرده و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان، و بعد از ایشان در اختیار امامان بعد از آن حضرت قرار داده است.^{۵۳}

در نقلی آمده است عمرو بن حریث، اشعث بن قیس، جریر بن عبداللّه و پنج منافق دیگر، از سپاه کناره گرفتند و برای مسخره کردن علم امام علیه السلام، با سوسماری بیعت کردند و گفتند: «علی بن ابی طالب گمان می کند که علم غیب دارد. ما او را از خلافت خلع می کنیم و با این به جای او بیعت می کنیم». آنان بعد از این کار نزد امیر مؤمنان علیه السلام حاضر شدند. امام علیه السلام آنان را نکوهش کرده و از کار آنان خبر داد.^{۵۴} این نقل افزون بر آن که نشان می دهد آنان علم امام علیه السلام به امور پنهان را نپذیرفته بودند، بیانگر این است که گویا امام علیه السلام مدعی داشتن علم به امور پنهان بوده یا خبرهای ایشان از امور پنهان چنین باوری را در میان مردم ایجاد کرده بوده است.

با دقت در نمونه های بالا در می یابیم که لازم است بین اصحاب ائمه و سایر مرتبّین و شاگردان ایشان، تفکیک قائل شویم. اگر به کتب رجال مراجعه و عقاید اصحاب ائمه را بررسی کنیم، می بینیم که اکثریت قریب به اتفاق آنها، به نصّ بر امامت ایشان و حجّیت اقوال و نیز عصمت آنان قائل بوده اند.

صفات فرابشری ائمه علیهم السلام بعد از قرن دوم

در ادامه، بحث را از زمان امام سجاد علیه السلام و پس از او پی می گیریم؛ چرا که بیشتر مباحثی که در موضوع صفات ائمه مورد کنکاش واقع شده، از دوره کیسانیه به بعد بوده و بیشترین ظهور و بروز غالبان در زمان امام باقر و امام صادق علیهم السلام بوده است؛ زیرا کشمکش های سیاسی عباسیان و امویان تا اندازه ای مردم را در ابراز علاقه به اهل بیت آزاد گذاشته بود؛ در این میان برخی با استفاده نادرست از این

موقعیت و بهره‌گیری از احساسات پاک مردم عادی، راه غلو در مورد ائمه را پیش گرفتند تا از این رهگذر به آب و نانی برسند. آنان با بیان صفات غلوآمیز نسبت به ائمه و بالا بردن آنان تا سرحد نبوت و الوهیت، خود را پیامبر یا امام برگزیده از سوی ائمه معرفی می‌کردند تا به اهداف دنیایی خود دست یابند. از سوی دیگر، ائمه با جدیت و هوشیاری تمام، به مقابله با آنان پرداخته، ضرر غالیان نسبت به خود را یادآور می‌شدند. بنابراین برای ترسیم بهتر جامعه شیعه در عصر ائمه، بحث را با ذکر نمونه‌هایی از دیدگاه اصحاب از این دوره به بعد پی می‌گیریم و در ضمن شبهات منکرین را در حد گنجایش این مقاله پاسخ خواهیم داد.

ابو خالد کابلی از اصحاب امام سجاد و صادقین علیهما السلام است. وی می‌گوید: من هفت سال در خدمت محمد حنفیه بودم. روزی به وی گفتم: فدایت شوم! تو از خدمت من نسبت به خودت آگاهی؛ اکنون از شما خواهشی دارم. او گفت: حاجتت را بخواه. گفتم: زره و مغفر را به من نشان بده. محمد حنفیه گفت: اینها نزد من نیست اما نزد آن جوان است و با دست به سوی علی بن الحسین علیه السلام اشاره کرد. من نگاهی به او انداختم تا اینکه از آنجا رفت و من تعقیبش کردم و منزلش را یافتم. فردا که آفتاب بالا آمد راهی خانه امام سجاد علیه السلام شدم. درب منزل را کوبیدم. ندایی آمد که: ای کنکر داخل شو. من داخل شدم و گفتم: شهادت می‌دهم به یگانگی خداوند و به اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول خدا است و شهادت می‌دهم که تو حجت خدا بر خلق او هستی. قسم به خدا که این لقبی است که مادرم آن را بر من نهاده است و هیچ‌کس از آن باخبر نبود، آن حضرت فرمود: بنشین. همانا من حجت خدا و خزانه وحی خدا هستم. رسالت و نبوت و امامت در میان ما اهل بیت است و ما محل رفت و آمد ملائکه هستیم.^{۵۵} شبیه این مضمون را کثی نیز نقل نموده است.^{۵۶} در روایتی دیگر، وی از اولی‌الأمری که خدا اطاعت آنان را واجب دانسته و آنان را امامان بر مردم قرار داده

است، سؤال می‌کند و نیز از مصادیق حجت که در روایت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که (لا تخلو الارض من حجة الله علی عباده) و حضرت نیز پاسخ می‌دهد که آنان علی علیه السلام و اولاد او هستند.^{۵۷}

دغدغه ابو خالد در شناخت امام و گفتار او پس از شناخت امام مبنی بر حجت بودن امام بر خلق، گویای این واقعیت است که اصحاب ائمه علیهم السلام آنان را با مشخصات و ویژگی‌های خاص می‌شناخته‌اند. حجت بودن امام بر خلق نیز واژه پر معنایی است که در بردارنده صفات و ویژگی‌هایی خاص و فرابشری در امام است. روایت ذیل این نکته را روشن‌تر می‌کند:

ابو جعفر اخول [مؤمن الطاق] از اصحاب امام باقر علیه السلام می‌گوید: زید بن علی به هنگامی که مخفی بود، کسی را دنبال من فرستاد و گفت: آیا اگر یکی از ما قیام کند، تو حاضر به همکاری هستی؟ گفتم: اگر پدر و برادرت قیام کنند آری، و گرنه خیر. گفت: من خود قصد دارم، آیا حاضری از من حمایت کنی یا نه؟ گفتم: نه. گفت: چطور؟ آیا تو از جانت برای من دریغ داری؟ گفتم: «أنا هي نفسٌ واحدةٌ فان كان لله في الأرض حجةٌ فآلمتخلفُ عنك ناجٍ والخارجُ معك هالكٌ وان لا تكن لله حجةٌ في الأرض فآلمتخلفُ عنك والخارجُ معك سواءٌ»؛ من یک جان بیشتر ندارم، تو هم مدعی نیستی که حجت خدایی. حال اگر در زمین حجتی برای خدا باشد، کسی که با تو خارج شود خوش هدر رفته، بلکه هلاک شده است و اگر حجتی روی زمین نباشد، من با تو قیام کنم یا نه، هر دو یکسان است.

او می‌دانست که منظور زید چیست. معنای حدیث این است که امروز در زمین حجتی هست و آن حجت برادر توست و تو نیستی. خلاصه سخن زید این است که تو چگونه به این مطلب دست یافتی و من که پسر پدرم هستم، بدان نرسیدم و پدرم به من نگفت؟ آیا پدرم مرا دوست نداشت؟ واللّه پدرم اینقدر مرا دوست داشت که در کودکی مرا کنار خود بر سر سفره می‌نشاند و اگر لقمه داغ بود برای نسوختن دهانم، آن را سرد می‌کرد و بعد در دهان من می‌گذاشت.

پدری که این اندازه به من علاقه داشت، آیا گفتن آنچه را تو فهمیدی، از من دریغ کرد تا در آتش جهنم بسوزم؟ [ابوجعفر احوّل] پاسخ داد: درست به خاطر این نگفت که تو در آتش جهنم نسوزی؛ زیرا تو را بسیار دوست داشت و می دانست اگر بگوید تو امتناع می کنی و آن وقت جهنمی خواهی شد. نخواست به تو بگوید برای اینکه سرکشی روح تو را می شناخت؛ خواست در نادانی بمانی که دست کم حالت عناد نداشته باشی. اما این مطلب را به من گفت تا اگر قبول کردم نجات پیدا کنم، وگرنه، خیر، که من هم قبول کردم.

بعد گفتم: «أَنْتُمْ أَفْضَلُ أُمَّ الْأَنْبِيَاءِ» شما بالاترید یا انبیا؟ پاسخ داد: انبیا. «قُلْتُ يَقُولُ يَعْقُوبُ لِيُوسُفَ: يَا بَنِي لَا تَقْضُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا». گفتم: یعقوب پیامبر به یوسف که پیغمبر است و جانشین او می گوید: خواب خود را به برادرانت نگو. آیا این برای دشمنی با برادران بود یا برای دوستی آنها و نیز دوستی یوسف؛ زیرا با شناختی که او از برادران یوسف داشت، می دانست که اگر بفهمند یوسف به چنین مقامی می رسد از هم اکنون کمر به دشمنی او می بستند. داستان پدر و برادرت با تو، همان داستان یعقوب است با یوسف و برادرانش.

به اینجا که رسید، زید دیگر نتوانست پاسخ بدهد و راه به کلی بر او بسته شد. آنگاه زید به او گفت: «أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ قُلْتَ ذَلِكَ»؛ حال که تو چنین می گویی، من هم این سخن را به تو بگویم: «لَقَدْ حَدَّثَنِي صَاحِبُكَ بِالْمَدِينَةِ»؛ صاحب و همراه تو (در اینجا مقصود امام باقر علیه السلام است) در مدینه به من گفت: «أَنْتِي أَقْتَلُ وَأَصْلَبُ بِالْكَنَاسَةِ»؛ تو کشته می شوی و در کناسه کوفه به دار کشیده خواهی شد. «وَأَنَّ عِنْدَهُ لَصَحِيفَةً فِيهَا قَتْلِي وَصَلْبِي»؛ او گفت در کتابی که نزد اوست، جریان کشته و به دار کشیده شدن من هست.^{۵۸}

این روایت گویای آن است که:

اولاً، نگاه اصحاب به ائمه علیهم السلام نگاهی معمولی نبوده است؛ اینکه فردی به حجت بودن امام معتقد است و هلاکت و حیات خود را وابسته به اجازه امام می‌داند گویای این واقعیت است که جایگاه ائمه علیهم السلام نزد آنان بیش از یک عالم پرهیزگار است.

ثانیاً، از این روایت استفاده می‌شود که ائمه علیهم السلام از روی مصالحی برخی مسائل مربوط به امامت را حتی به نزدیک‌ترین افراد خانواده خود نیز نمی‌گفته‌اند. پس شگفت نیست اگر برخی از اصحاب آنان شناخت کاملی نسبت به آن بزرگواران نداشته و در عین حال مورد احترام آنان بوده‌اند.

ثالثاً، معنای حجت بودن امام نیز که در روایات زیادی مورد استناد ائمه علیهم السلام و اصحاب آنها قرار گرفته روشن می‌شود؛ چنانکه راوی این روایت، سرنوشت اخروی خود را به این مسئله گره می‌زند. چگونه می‌توان امام را فردی عادی دانست و احتمال اشتباه درباره او را تصور کرد اما حرکت در مسیری کم‌کم بدون هماهنگی و اجازه او را موجب هلاکت و نابودی دانست.

یکی از معروف‌ترین گروه‌های شیعه که در زمان امام باقر علیه السلام کم‌کم توانستند به امام پیوندند خانواده آل‌اعین است که بزرگ آنها زراره است. رساله‌ای هست در معرفی خاندان زراره که توسط یکی از نوادگان او در قرن سوم، به نام ابو غالب زراری، نوشته شده است. این فرد خود از مشایخ کلینی بوده است. او در آغاز این رساله می‌نویسد: «إنا اهل بیت أكرمنا الله جلَّ و عزَّ بمنه علينا بدینه و اختصنا بصحبة أوليائه و حججه على خلقه».^{۵۹} سپس یک‌یک اعضای این خانواده را که در خدمت ائمه بوده‌اند، ذکر می‌کند. می‌بینیم که او در اینجا تعبیر محبت را نمی‌آورد، بلکه از ائمه به عنوان حجّت‌های خدا بر آفریدگان نام می‌برد.

از احمد بن محمد بن عیسی نقل شده است که گفت: درباره گروهی به امام [امام هادی علیه السلام] نوشتیم و ذکر کردیم آنها احادیثی را به شما و پدران شما نسبت می‌دهند که دل‌ها از آن احادیث مکدر و بیزار است و به هر حال قابل قبول نیست. ولی از آنجا که به شما و پدران شما نسبت داده می‌شود،

نمی‌توانیم آنها را رد کنیم و نپذیریم. از سوی دیگر، بیهوده‌گویی‌هایی در آن گفتارها هست که نمی‌توانیم آنها را بپذیریم. در آن احادیث رهبری و وراثت زمین را به گروهی نسبت می‌دهند که آنها را از موالی شما می‌دانند و از آن گروه مردی است به نام علی بن حسکه و دیگری به نام قاسم یقطینی. آنها می‌گویند: مراد از قول خدای تعالی در «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» امام است، نه سجود و رکوع؛ معنای زکات نیز امام است، نه شمارش و حسابرسی ثروت و پرداخت زکات مال؛ و اموری همچون فرایض، سنت‌ها و گناهان وجود ندارد. به هر حال آیات را تا این پایه تغییر می‌دهند و معنای آنها را به این وجه که بیان شد دگرگون کرده‌اند. اگر صلاح دیدید حقیقت را برای ما بیان کنید و بر دوست‌داران خود منت بگذارید به آنچه که سلامت و نجات آنها در آن است، تا از گفته‌هایی که آنها را به نابودی و هلاک راه می‌برد بپرهیزند. در پایان دوباره افزودم که آنها که این مسائل را مطرح می‌کنند، مدعی‌اند که از اولیا هستند و مردم را به اطاعت از خود می‌خوانند و از آن جمله علی بن حسکه و قاسم یقطینی هستند که در مجموع مطالب قابل قبولی نمی‌گویند. آن‌گاه امام در پاسخ نوشت که این دین ما نیست و از آن روش‌کناره گیرید.^{۶۰}

احمد بن محمد بن عیسی از مشایخ قم است که با استناد به این روایت و امثال آن، وی را از منکران صفات فرابشری می‌دانند.^{۶۱} ولی چنین نیست؛ زیرا در همین روایت با اینکه غالیان سخنان غلوآمیز به ائمه نسبت می‌دهند می‌گویند: از آنجا که به شما و پدران شما نسبت داده می‌شود، نمی‌توانیم آنها را رد کنیم و نپذیریم و برای کشف حقیقت از امام استفسار می‌کند آیا این جز با اعتقاد به عصمت ائمه سازگار است؟ چگونه فردی می‌تواند ائمه را انسان‌هایی معمولی بداند، سپس در رد چنین اباطیلی به صرف اینکه به ائمه نسبت داده شده است تردید کند؟ از این روایت و امثال آن برمی‌آید که رد و انکار شدیدی که ائمه علیهم‌السلام نسبت به غلات و مفوضه داشته‌اند نسبت به

این گونه بیهوده گویی ها و علم غیب ذاتی بوده است و اگر در برخی موارد امام بودن خود را انکار نموده و علم غیب را از خود نفی کرده اند از روی تقیه بوده و مراد علم غیب ذاتی بوده است که ویژه خداوند متعال است؛ چنانکه در روایتی هشام بن سالم نقل می کند: در زمان شهادت امام جعفر صادق علیه السلام مردم به دور عبدالله بن افضح جمع شده بودند. من به همراه مؤمن الطاق رفتیم و از او سؤالاتی پرسیدیم و فهمیدیم که او امام نیست؛ چون پاسخ سؤالات ما را نمی دانست. سپس می گوید: «فخر جنا من عنده ضللاً لاندری إلی این نتوجه أنا و أبو جعفر الأ حول. فقعدنا فی بعض أرقعة المدینة باکین حیاری لاندری إلی من نقصد و إلی من نتوجه، نقول إلی المرجئة؟ إلی القدریة؟ إلی الزیدیة؟ إلی المعتزلة؟ إلی الخوارج؟» تا این که کسی ما را متوجه خانه امام کاظم علیه السلام کرد. وی می گوید هنگامی که وارد شدیم، امام بدون این که چیزی پرسند، فرمودند: «... لا إلی المرجئة، و لا إلی القدریة، و لا إلی الزیدیة، و لا إلی الخوارج، إلی إلی إلی». سپس هشام می پرسد شما امام هستید؟ حضرت می فرماید: «ما أقول ذلك، قلت فی نفسی: لم أصب طریق المسألة. قال: قلت: جعلت فداک علیک إمام؟ قال: لا...». امام علیه السلام در حال تقیه به او فهمانده است که امامت او از جانب خداوند است و او خود را امام نکرده است. راوی که می بیند امام از تصریح به این مسئله سر باز می زند با خود می اندیشد که شیوه پرسش اشتباه بوده است. پس دوباره پرسش خود را این گونه طرح می کند که آیا شما امام دارید؟ و حضرت پاسخ می دهند خیر. به این ترتیب، برای او روشن می شود که ایشان امام هستند. سپس می پرسد: «... جعلت فداک، شیعتک و شیعة أبیک ضللاً، فألقى إلیهم و أذعواهم إلیک فقد أخذت علی بالکتمان؟ قال: من أنست منهم رشداً فألق إلیهم و خذ علیهم بالکتمان؛ فان أذعوا فهو الذبح. و أشار بیده إلی حلقه». ^{۶۲} در این روایت آشکارا به شرایط تقیه ای پس از شهادت امام صادق علیه السلام اشاره شده است و امام کاظم علیه السلام نیز طبق متن روایت، با اشاره به گلو، عدم امکان اظهار نظر صریح را بیان می فرمایند. در عین حال، از پرسش و پاسخ کاملاً مشخص

است که امام کاظم علیه السلام خود را امام معرفی فرموده‌اند. وقتی شرایط به گونه‌ای است که ائمه علیهم السلام قادر نیستند اصل امامت خود را آشکارا بیان کنند چگونه می‌توان انتظار داشت صفات فرابشری خود را بیان کنند.

در روایت دیگری، راوی می‌گوید: دو نفر بر امام صادق علیه السلام وارد شدند و پرسیدند: آیا در میان شما کسی هست که خود را امام واجب الطاعة بدانند؟ «... قال: ما أعرف ذلك فينا». سپس می‌پرسند: کسانی هستند که در باره شما چنین می‌گویند. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «... ما أمرتهم بذلك ولا قلت لهم أن يقولوه» و در حالی که صورت امام علیه السلام سرخ شده بود، با حالت خشم گفت: گناه من چیست آنان که امام را خشمگین دیدند خانه را ترک کردند. آنگاه امام علیه السلام فرمود: آیا این دو مرد را می‌شناسید؟ گفتند: آری، آن دو از زیدیه هستند و چنین می‌پندارند که شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله نزد عبدالله بن الحسن است. فقال: «كذبوا، عليهم لعنة الله. ثلاث مرّات». در این جانیز روایت، به تقیه در برابر آن دو مرد زیدی مذهب، صراحت دارد و پس از رفتن آن‌ها امام صادق علیه السلام صریحاً خود را امام خوانده و به بعضی از علایم امامت اشاره کرده‌اند.^{۶۳}

شدت بر خورد ائمه علیهم السلام با غلات بر کسی پوشیده نیست اما آنچه جای اشکال است هم‌ردیف قرار دادن قائلین به صفات فرابشری با غالیان است آیا در غیر موارد معدود که نشانه‌هایی از تقیه در کار است دلیلی وجود دارد که ائمه علیهم السلام با قائلین صفات فرابشری بر خوردی داشته باشند؟ و آیا می‌توان با زدن بر چسب غالی به هر فردی که معتقد به صفات فرابشری است چنین نتیجه گرفت که ائمه علیهم السلام از او تبرّی جسته‌اند؟

شبهات منکران صفات فرابشری ائمه علیهم السلام

چنان که گذشت منکران صفات فرابشری بر این باورند که شیعیان در روزگار ائمه علیهم السلام، آنان را متصف به این صفات نمی دانسته اند، بلکه عنوان علمای ابرار بر ائمه علیهم السلام اطلاق می شده است. در این زمینه به برخی از گفته های بزرگان نیز استناد کرده اند. مدرسی طباطبایی در این باره می نویسد: در دهه های نخستین قرن دوم مهم ترین و محترم ترین شخصیت در این گرایش یک دانشمند [اصحاب ائمه] بر جسته کوفه به نام ابو محمد عبدالله بن ابی یعفر عبیدی بود که از نزدیکان امام صادق علیه السلام به شمار می رفت. با وجود این، باید توجه داشت که این دانشمند ائمه را تنها علمای ابرار اتقیامی دانست و یک بار گفت و گویی بر سر همین موضوع با معلی بن خنیس - خدمتکار امام صادق علیه السلام که ائمه را هم ردیف پیامبران می شمرد - داشت که امام، سخن عبدالله بن ابی یعفر را تأیید و نظر معلی بن خنیس را به شدت رد کرد.^۴ اصل مطلب در رجال کشی این گونه است که بین عبدالله بن ابی یعفر و معلی بن خنیس اختلاف بود که «الاصیاء هم الانبیاء» که قول معلی بن خنیس بود درست است یا «الاصیاء هم علماء ابرار» که قول ابن ابی یعفر بود. وقتی خدمت امام صادق علیه السلام رفتند، امام فرمودند: «أنا نبرء ممن یقول أنا انبیاء».

در این زمینه به چند نکته اشاره می کنیم:

الف) معلی بن خنیس، خدمتکار امام صادق علیه السلام بوده و بی گمان از غالیان نبوده است؛ زیرا غالیان مورد طرد و لعن ائمه علیهم السلام بودند؛ هر چند وی مرتکب چنین اشتباه بزرگی شده و امام علیه السلام نیز از این نظریه تبرئ جستند. با وجود این، طرح چنین مسئله ای از جانب فردی که در خانه امام زندگی می کند، حکایت از ظهور و بروز صفات و کرامات از ائمه علیهم السلام دارد که جایگاه آنان را تا سر حد جایگاه پیامبران بالا برده است. بدیهی است که منظور معلی بن خنیس مقام واقعی انبیا علیهم السلام نبوده است؛ زیرا با توجه به موقعیت این فرد، بی گمان در مسئله ختم نبوت تردیدی نداشته است، بلکه

همچنان که آقای مدرسی خود نیز این نکته را یاد آور شده‌اند، مقصود معنی شباهت ائمه علیهم‌السلام با انبیا است و این تشابه پیش زمینه‌هایی داشته است که این گونه مناظرات را سبب شده است.

ب) اطلاق عالم و علما بر ائمه علیهم‌السلام از احادیث خود آن بزرگواران گرفته شده است. بنابراین برای فهمیدن واقعیت آن بایستی به آن احادیث رجوع کرده و مقدمه و مؤخره آن را بررسی کرد؛ هر چند اصطلاح علمای ابرار بر غیر ائمه علیهم‌السلام نیز اطلاق شده است اما هر گاه در شأن ائمه علیهم‌السلام به کار رفته، همراه با قرائنی است که آنان را از دیگران متمایز می‌سازد. در روایتی امام صادق علیه‌السلام مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند: عالم، متعلم و غناء؛ بعد می‌فرماید: عالم ما هستیم و متعلم شیعیان ما و غناء سایر مردم (عن جمیل، عن ابی عبد الله علیه‌السلام قال: سمعته یقول یغدو الناس علی ثلاثة أصناف: عالم و متعلم و غناء. فنحن العلماء و شیعتنا المتعلمون و سائر الناس غناء).^{۶۵}

در روایتی دیگر نیز امیر المؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: مردم بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سه گروه تقسیم شدند: ۱. عالمی که از طرف خداوند هدایت یافته و خداوند او را از علم دیگران بی‌نیاز کرده بود؛ ۲. جاهلی که مدعی علم بود و عجب او را گرفته بود؛ در حالی که علمی نداشت و دنیا او را فریفته بود و او نیز دیگران را به گمراهی کشانده بود؛ ۳. متعلمی که علم خود را از علم حقیقی که بر راه نجات است فراگرفت و آن کس که مدعی علم بود و بر خداوند و رسول افترا می‌بست، هلاک گردید.^{۶۶}

در حدیث پیشین، امام صادق علیه‌السلام عالم را منحصر در ائمه علیهم‌السلام می‌داند و دانایان غیر ائمه را متعلم می‌نامد. در این حدیث نیز علی علیه‌السلام عالم را بر کسی اطلاق می‌کند که علم خود را از منبع و حیوانی فراگرفته و بی‌نیاز از تعلیم دیگران است.

حمران بن اعین از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: علی علیه‌السلام محدث بود حمران گوید پیش دوستانم رفتم و گفتم امروز چیز عجیبی شنیدم. گفتند: چه چیزی؟ گفتم از ابو جعفر

(امام باقر علیه السلام) شنیدم که فرمود: علی علیه السلام محدث بود. آنان گفتند: تو چه کردی؟ آیا نپرسیدی چه کسی با او سخن می گفت؟ حمران گوید خدمت امام باقر علیه السلام برگشته و گفتم: من سخن شما را با دوستانم مطرح کردم. آنها گفتند از امام نپرسیدی که چه کسی با علی علیه السلام سخن می گفت؟ امام باقر علیه السلام فرمودند فرشته ای با او سخن می گفت. حمران گوید پرسیدم: یعنی می گویی علی علیه السلام پیامبر بود؟ امام دستش را حرکت داد و فرمود مثل رفیق سلیمان و رفیق موسی یا مثل ذوالقرنین؛ آیا این خبر به شما نرسیده است که علی علیه السلام فرمود در میان شما مثل ذوالقرنین وجود دارد ^{۶۷} که منظور خود حضرت بود. ^{۶۸}

بی گمان این عالم غیر از تصویری است که ما از عالم داریم؛ زیرا محدث و مفهّم بودن امام به معنای دریافت علم از دریچه آسمانی است، نه فراگیری طبیعی.

در روایات زیادی تعبیر «الأئمة علماء صادقون مفهّمون محدثون» به کار رفته است، از جمله: «عن أبي هاشم الجعفری قال: سمعت الرضا علیه السلام يقول: الأئمة علماء حلما صادقون مفهّمون محدثون». ^{۶۹} پس واژه «عالم» و «علما» در لسان اهل بیت علیهم السلام و اصحاب آنها اصطلاحی خاص بوده است. خود اصحاب می گفتند: «قال العالم». از این رو، برخی راویان می پرسیدند: «ما منزلة العلماء؟ أنبياء هم؟» امام علیه السلام می فرمودند:

لا، لكنهم علماء كمنزلة ذی القرنین فی علمه و كمنزلة صاحب موسی و كمنزلة صاحب سلیمان آصف بن برخیا و بالاسناد عن برید قال: قلت لأبی جعفر و أبی عبد الله علیهم السلام: ما منزلكم؟ بمن تشبهون ممن مضی؟ فقال: كصاحب موسی، و ذی القرنین، كانا عالمین و لم یكونا نبیین. و بالاسناد عن عمار قال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام: ما منزلتكم؟ أنبياء هم؟ قال: لا و لكن هم علماء كمنزلة ذی القرنین فی علمه، و كمنزلة صاحب موسی، و كمنزلة صاحب سلیمان. ^{۷۰}

مقد روی أنه ﷺ قال: ان عليا ذو قرنی هذه الأمة.^{۷۱} در این روایت پیامبر ﷺ علی را ذوالقرنین امت می نامد.

همچنین در روایت صفار آمده است: بریده از امام باقر و امام صادق می پرسد: منزلت شما چیست و شما چه شباهتی با گذشتگان دارید؟ آن بزرگواران پاسخ می دهند که ما مثل صاحب موسی و ذوالقرنین هستیم و نکته مهم توضیح ذیل روایت است که می فرماید: آن دو عالم بودند ولی پیامبر نبودند. پس پیداست که ظهور کرامات از ائمه این شبهه را برای بریده به وجود آورده است که ائمه در رتبه انبیا قرار دارند و در نتیجه امام می فرماید: خیر ما همچون رفیق موسی و... هستیم که عالم بودند ولی پیامبر نبودند. پس هر گاه بر ائمه اطلاق عالم می شود برای دفع معنای غلو آمیزی بوده است که برخی اصحاب ائمه تصور می کردند، نه معنای مصطلح امروزی؛ به ویژه که این تعبیر در مواردی با مفهوم و محدث قرین است. «محدث» در ادبیات اصحاب ائمه به معنای تکلم ملک با فرد است.

محمد بن مسلم گوید: کلمه محدث نزد امام صادق ذکر شد، حضرت فرمود: محدث کسی است که صدرا بشنود و شخص را نبیند. به حضرت گفتم: قربانت گردم! امام از کجا می فهمد که آن کلام فرشته است؟ فرمود آرامش و وقاری به او عطا می شود که می فهمد آن کلام از فرشته است!^{۷۲} حتی عبداللّه بن ابی یعفر که آقای مدرسی می گوید فقط به علمای ابرار قائل بود، به «محدث و مفهم» بودن امام اعتقاد دارد.^{۷۳} وقتی اصحاب ویژگی های خاص (مثل همین علم تحدیثی و بیان احکام جدید یا نسخ احکام) را از امام می دیدند، برخی به این می گراییدند که پس مقام امام، همان مقام نبوت نبی است، چرا که همه ویژگی هایی که آنها از نبی می شناختند بر ائمه صادق بود. در روایتی امام باقر می فرماید: روزی نزد علی بن الحسین سخن از تقیه به میان آمد آن حضرت

فرمود: قسم به خدا! اگر ابوذر از آنچه در قلب سلمان می گذشت آگاه می شد او را می کشت؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله میان آنان عقد اخوت بسته بود؛ پس نسبت به سایر مردم چه گمان می بری؟ همانا علم علما سخت و دشوار است و کسی ظرفیت پذیرش آن را ندارد مگر پیامبر مرسل یا ملک مقرب و یا بنده مؤمنی که خداوند قلب او را به ایمان آزموده باشد و همانا سلمان از علما گردید؛ چرا که او منتسب به ما اهل بیت شد و به همین خاطر او را به علما نسبت دادم که روایات زیادی به این مضمون وجود دارد.^{۷۴} هم خوانی این دو دسته روایات (روایات شباهت ائمه به صاحب موسی و ذوالقرنین از آن رو که آنان عالم بودند، نه پیامبر و روایاتی که گوید علم علما سخت و دشوار است و...) گویای آن است که مراد از علما، ائمه علیهم السلام هستند؛ چنان که امام سجاد علیه السلام سلمان را از آن جهت که از اهل بیت گردیده است، به علما منتسب می کند. پس کلمه عالم در اصطلاح ائمه علیهم السلام و اصحاب آنها اصطلاح خاصی بوده است، نه معنای لغوی آن که بر هر فردی که به درجه ای از علوم اکتسابی برسد اطلاق می گردد. بنابراین اگر در بعضی روایات ائمه علیهم السلام تأکید می کنند که ما پیامبر نیستیم، بلکه عالمیم، اصحاب آنها منظورشان را دریافت می کردند، نه اینکه بخواهند صفات فرابشری را از خود دفع کنند؛ چنان که روایات بسیاری در دست است که آن بزرگواران این گونه صفات را به خود نسبت می دادند و حتی در مقام تعجب اصحاب که می پرسیدند چطور می شود انسانی از پشت پرده خبر بدهد ولی پیامبر نباشد، خود را به افرادی نظیر صاحب سلیمان (أصف بن برخیا) یا صاحب موسی و ذوالقرنین تشبیه می کردند که در عین عالم بودن، پیامبر نبودند.

مدرسی طباطبایی، ابن قبه را از منکران صفات فرابشری می شمارد و از قول وی می نویسد: «برخلاف آنچه غالبان می گفته اند، ائمه اطهار تنها دانشمندانی برجسته و پرهیزکار و عالم به شریعت بوده و بر غیب آگاه نبودند که این از مختصات پروردگار است. هر کس معتقد باشد کسی جز او بر غیب آگاهی دارد مشرک است». به نظر ابن قبه، نقش و وظیفه اصلی ائمه به عنوان علمای

ابزار و مفسران معتبر قرآن و سنت نبوی ﷺ، تبیین شریعت و بیان احکام الهی بود. منظور وی این است که در قرآن مجید و آموزه‌های پیامبر اکرم و ائمه اطهار، به مقدار کافی قواعد و اصول کلی و جامع هست که جمیع نیازهای بشر و تمام موارد مجهول الحکم و کلی و جزئی را دربر بگیرد و احکام آن را بیان و روشن کند.^{۷۵}

«ابن قبه... امکان این که خداوند بر دست امام معجزه‌های را ظاهر کند متغی نمی دانست؛ هر چند وی نیز سایر عقاید مفوضه مانند اعتقاد به علم غیب یا وجود هر صفت فوق بشری در او را به شدت رد می کند».^{۷۶}

پیش از نقد این گفتار گوشه‌هایی از آرای ابن قبه را که در پاسخ به ابوعلی زیدی آورده است متذکر می شویم.

ابوزید علوی در کتاب *الاشهاد می نویسد*: زیدیه و امامیه معتقدند که حجت و خلیفه پیامبر باید از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام باشد. دلیل این اعتقاد، گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع و قبل از رحلتش در مرضی که به دنبال آن از دنیا رفت، ذکر شده است: «أیها الناس قد خلقت فیکم کتاب الله و عترتی ألا! انهما لن یفترقا حتی یرد علی الحوض، ألا! و انکم لن تضلوا ما استمسکتُم بهما» (ای مردم! دو چیز را که کتاب خدا و عترتم باشد در میان شما به یادگار می گذارم؛ آن دو از هم جدا نشوند تا در حوض بر من وارد گردند و شما مادامی که به آن چنگ زید هرگز گمراه نشوید). سپس امامیه مخالفت اجماع کرده و امامت را در بطن خاصی از عترت (در ذریه امام حسین علیه السلام) و آن هم برای مردی از آن نسل در هر عصر قائلند.^{۷۷}

ابن قبه می نویسد: این کلام گهربار رسول گرامی اسلام دلالتی روشن و برهانی واضح بر اعتقاد امامیه و بطلان اعتقاد زیدیه است؛ زیرا روایت شریف بیانگر این است که حجت خدا بعد از رسول

خدا ﷻ، از عجم یا طویف عرب نیست؛ بلکه امامت فقط در عترت او است و برای معرفی امام، عترت را قرین کتاب قرار داده فرمود: «ألا وانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض». هیچ گاه میان قرآن و عترت جدایی نخواهد افتاد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. پس فهمیدیم که: اولاً، حجّت از کتاب جدا نخواهد شد؛ ثانیاً، اگر دست به دامن چنین حجّتی بزنیم گمراه نخواهیم شد؛ ثالثاً، کسی که از کتاب جدا نشود، اطاعت از او بر امت واجب است.

اگر حجّت بخواهد از کتاب جدا نباشد، به حکم عقل باید عالم به قرآن، ناسخ و منسوخ، خاص و عام، واجب و مستحب، محکم و متشابه آن باشد تا هر چیزی از قرآن را در جای خود به کار گیرد، تقدیم و تأخیری انجام ندهد و واجب است عالم به جمیع احکام دین و معارف شرع باشد تا در مواردی که در تأویل و تفسیر کتاب و سنت بین امت اختلاف است بتوان به او مراجعه کرد و حق و واقعیت را از او گرفت. اگر حجّت بعد از پیامبر چیزی از احکام و معارف را نداند دیگر اطمینانی به او نیست؛ ممکن است ناسخ را به جای منسوخ، متشابه را به جای محکم و مستحب را به جای واجب بگیرد که در این حال او از کتاب جدا شده، شرط و جوب اطاعت را دارا نخواهد بود و با دیگر مردمان مساوی است. بنابراین به حکم این حدیث شریف، اعتقاد امامیه صحیح است که حجّت باید از عترت پیامبر باشد؛ در حالی که معصوم و جامع تمام علوم و معارف و امین بر کتاب خداست. اگر چنین فردی با این ویژگی‌ها در امامان زیدی هست او را به ما معرفی کنید تا از او پیروی کنیم، وگرنه حق سزاوارتر به پیروی است.^{۷۸}

نتیجه

نوشتار بالا که برگرفته از رساله پاسخ ابن‌قبه به ابوزید علوی است روشن می‌کند که گزارش مدرسی طباطبایی از دیدگاه ابن‌قبه درباره امامت ناتمام است و به بخشی از نظری که درباره

عصمت ائمه علیهم السلام است، توجه نشده است. ابن قبه در همان رساله تصریح کرده است که «حجت از عترت می باید جامع علم دین، معصوم و مؤتمن بر کتاب باشد».^{۷۹}

ابن قبه در این رساله محورهای گوناگونی را مورد بحث قرار داده است، از جمله:

الف) عالم بودن امام به کتاب خدا و جامعیت او به علم به دین؛

ب) انکار علم امام به غیب؛

ج) لزوم نص بر امامت؛

د) عصمت امام؛

ه) بحث از امام غایب علیه السلام.

آنچه در تحقیق مدرسی طباطبایی بر آن تأکید شده است، محور دوم (نفی علم غیب) است، اما از سایر موارد، به ویژه نص بر امامت و عصمت امام علیه السلام، لزوم جامعیت امام علیه السلام و علم او به کتاب خداوند به گونه‌ای که مردم او را امین بر کتاب خدا بدانند، سخنی به میان نیامده است. بنابراین اگر چه ائمه علیهم السلام از نظر ابن قبه عبد صالح بوده‌اند اما فقط عبد صالح و عالم بر نبوده‌اند، بلکه فراتر از حد متعارف، معصوم و منصوص از سوی الله بوده‌اند. پس نمی توان ابن قبه را در شمار کسانی قرار داد که ملکه وجود هر صفت فوق بشری برای ائمه علیهم السلام هستند؛ چرا که ایشان بر نص بر امامت و عصمت امام تصریح می کند و مسلم است که علم به کل کتاب خداوند و جامع بودن امام در امر دین خدا که ابن قبه بسیار روی آن تأکید دارد و آن را لازمه امر امامت می شمارد، صفتی نیست که به طور متعارف برای هر انسانی دست یافتنی باشد و در مورد علم غیب نیز اگر چه ابن قبه رویکرد بشری دارد اما بی گمان هیچ شیعه غیر غالی، علم غیب ذاتی را نه تنها برای امام، بلکه برای پیامبران نیز قائل نیست.

افزون بر این، کتاب/الاشهاد ابی زید علوی که ابن قبه آن را نقد و نقض کرده است در اعتراض به دیدگاه شیعیان آن روزگار است که قائل به نصّ بر امامت ائمه علیهم السلام بوده و آن را منحصر در شاخه حسینی کرده‌اند و این حکایت از آن دارد که معیار و صفات ویژه‌ای برای آنان مطرح بوده است، نه اینکه صرفاً عالم بودن ائمه علیهم السلام باعث شده باشد که آنها را امام بدانند.

بنابراین نمی‌توان از کاربرد برخی واژه‌ها که ائمه علیهم السلام یا اصحاب آنان در مقام تقیه یا مناظره و مجادله با دیگران به کار می‌پرده‌اند و گاه مشعر به صفات فرابشری بوده است چنین برداشت کرد که آنان منکر صفات فرابشری ائمه علیهم السلام بوده‌اند؛ چرا که سخنان آنان در موارد دیگر و شواهد و قرائن موجود در کلام ایشان گویای این حقیقت است که آنان ائمه علیهم السلام را دارای کرامات، عصمت و علم به امور پنهان دانسته و فی‌الجمله وجود صفات فرابشری را لازمه امامت شمرده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۰، ص ۱۱۶.
۲. سید حسن مدرس طباطبایی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۷۳.
۳. همان، ص ۳۰ به بعد و ص ۵۸ به بعد؛ علی ربانی گلپایگانی، «شاخص‌های امامت در تفکر شیعی»، بازتاب اندیشه، ش ۷۴؛ محسن کدیور، «قرائت فراموش‌شده»، فصلنامه مدرسه، ش ۳.
۴. سید محمد حسین علوی، «تعامل ائمه با غلات»، معارف عقلی، ش ۱۵، ص ۷۵ به بعد.
۵. چنان‌که گزارش شده است، قمی‌ها برای کشتن محمد بن اورمه قمی، که متهم به غلو بود، مصمم شده بودند، ولی وقتی که او را از اول شب تا صبح در حال عبادت و نماز دیدند، از تصمیم خود منصرف گشتند. (محمد تقی تستری، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۱۲۶)
۶. علی وردی، مهزلة العقل البشري، ص ۱۶۶، به نقل از: حسین صابری، «غالیان، تاریخچه و مناسبات فکری با شیعه امامیه»، مجله مشکوة، ش ۸۲، ص ۷۸.
۷. همان، ص ۲۶۷.
۸. کیفیت علم امام به امور پنهان، از مباحثی است که متکلمان در این باره آرای گوناگونی مطرح کرده‌اند. روایاتی در دست است که امام هر گاه اراده کند می‌داند. (توضیحات مؤلف)
۹. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۵۱؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۵۷.
۱۰. سید رضی، نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۰.
۱۱. میرزا حبیب‌الله خویی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۱۸.
۱۲. کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۴۷.
۱۳. علامه امینی، همان، ج ۷، ص ۲۴۴.
۱۴. همان، ص ۲۳۹.
۱۵. احمد بن عبدالله طبری، النضرة، ج ۱، ص ۳۰ به نقل از: علامه امینی، العتدیر، ج ۱، ص ۲۹۹.
۱۶. سید حامد نقوی، خلاصة عقبات الانوار، ج ۱، ص ۸۵.
۱۷. علامه طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۴۷.

۱۸. علامه امینی، همان، ج ۱۱، ص ۱۲۸.
۱۹. ر.ک: همان، ص ۱۰۱-۱۹۵.
۲۰. در این بخش از مقاله «علم و عصمت امام از دیدگاه اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام» استفاده شده است.
۲۱. سید حامد نقوی، همان، ج ۱، ص ۱۹.
۲۲. ابوعلی طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۲۶۷؛ علی کورانی عاملی، الانتصار، ج ۷، ص ۱۶۵.
۲۳. شیخ مفید، الأمالی، ص ۱۳۸-۱۳۹.
۲۴. محمد بن عمر کشی، رجال کشی، ص ۲۰-۲۴.
۲۵. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۶۴.
۲۶. همان.
۲۷. نعمان بن محمد تمیمی مغربی، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۲۴.
۲۸. محمد بن عمر کشی، همان، ص ۲۵-۲۶.
۲۹. همان، ص ۷۵.
۳۰. همان، ص ۸۰.
۳۱. ر.ک: همان، ص ۸۴-۸۷.
۳۲. فرات بن ابراهیم کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص ۸۱ به بعد.
۳۳. محمد بن حسن صفار، همان، ص ۷۷.
۳۴. شیخ طوسی، الأمالی، ص ۱۴۳.
۳۵. شیخ مفید، الجمل، ص ۲۵۴.
۳۶. محمد بن عمر کشی، همان، ص ۲۹.
۳۷. شیخ طوسی، الأمالی، ص ۷۲۷-۷۳۲.
۳۸. همان، ص ۱۸۱-۱۸۲.
۳۹. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۶.
۴۰. شیخ مفید، الجمل، ص ۱۳۵.

۴۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۳۶؛ شیخ جعفر نقدی، الانوار العلویه، ص ۲۵۲.
۴۲. همان، ص ۵۲۱.
۴۳. شیخ طوسی، الأملی، ص ۶۷۱-۶۷۲.
۴۴. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۷۴؛ علامه امینی، الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۳.
۴۵. سلیم بن قیس هلالی کوفی، کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۱۲ به بعد.
۴۶. ابن قتیبہ دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۰۶.
۴۷. احمد بن ابی طاهر ابن طیفور، بلاغات النساء، ص ۳۸؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۷۰، ص ۲۳۶.
۴۸. ابن قتیبہ دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۰۶.
۴۹. شیخ طوسی، الأملی، ص ۴۶۰.
۵۰. همان، ص ۱۱.
۵۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۳۲۶.
۵۲. همو، الأملی، ص ۳۳۴-۳۳۵.
۵۳. محمد بن حسن صفار، همان، ص ۳۵۴.
۵۴. همان، ص ۳۲۶.
۵۵. حسین بن حمدان خصیبی، الهدایة الكبرى، ص ۲۲۴.
۵۶. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۳۷.
۵۷. علامه طبرسی، همان، ج ۲، ص ۴۹.
۵۸. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۸۰۰ به بعد؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۷۴.
۵۹. ابو غالب زراری، رسالة فی آل امین، ص ۲.
۶۰. سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۱۴.
۶۱. محسن کدیور، «قرائت فراموش شده»، فصلنامه مدرسه، ش ۳، ص ۹۲ به بعد.
۶۲. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۶۷-۵۶۵.
۶۳. همان، ص ۷۲۷ و ۷۲۸.

۶۴. سید حسن مدرس طباطبایی، همان، ص ۷۵.
۶۵. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۷.
۶۶. کلینی، همان، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۴.
۶۷. همان، ص ۲۷۱.
۶۸. شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۰۷.
۶۹. شیخ طوسی، الأمالی، ص ۲۴۵؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱.
۷۰. جعفر سبحانی، أضواء علی عقائد الشيعة الإمامية، ص ۵۸۹.
۷۱. خطیب خوارزمی، مناقب، ص ۳۵۵؛ ملا صالح مازندرانی، شرح اصول کافی، ص ۶۲.
۷۲. کلینی، همان، ترجمه مصطفوی، ج ۲، ص ۱۴.
۷۳. محمد بن حسن صفار، همان، ج ۱، ص ۳۲۱؛ سید حسن مدرس طباطبایی، همان، ص ۷۵.
۷۴. کلینی، همان، ج ۱، ص ۴۰۱.
۷۵. سید حسن مدرس طباطبایی، همان، ص ۲۲۴-۲۲۷.
۷۶. همان ص ۱۰۱.
۷۷. همان، ص ۲۶۵ به بعد؛ شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۹۴ به بعد.
۷۸. شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۹۴؛ سید حسن مدرس طباطبایی، همان، ص ۲۶۴ به بعد.
۷۹. سید حسن مدرس طباطبایی، همان، ص ۲۶۶.

منابع

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، بی جا، دار احیاء الکتب العربیة، عیسی البابی الحلبي، ۱۳۷۸ق/۱۹۵۹م.
۲. ابن طیفور، احمد بن ابی طاهر، بلاغات النساء، قم، مکتبه بصیرتی، بی تا.
۳. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵ق.
۴. امینی، عبدالحسین، الغدیر، چاپ چهارم، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۳۹۷ق/۱۹۷۷م.
۵. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۹ق.
۶. تمیمی المغربي، نعمان بن محمد، شرح الاخبار، تحقیق السيد محمد الحسيني الجلالی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، مطبعة مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
۷. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری، چاپ چهارم، بیروت، مؤسسه البلاغة للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م.
۸. خوارزمی، خطیب، المناقب، تحقیق الشیخ مالک المحمودی، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم، ۱۴۱۴ق.
۹. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، چاپ پنجم، بی جا، بی تا، ۱۴۱۳ق/۱۹۹۲م.
۱۰. خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، محقق میانجی ابراهیم، تهران، مکتبه الاسلامیة، بی تا.
۱۱. ربانی گلپایگانی، علی، «شناختن های امامت در تفکر شیعی»، بازتاب اندیشه، ش ۷، خرداد ۱۳۸۵، ص ۸۸-۹۵.
۱۲. زراری، ابوغالب احمد بن محمد، رساله فی آل امین، تحقیق السيد محمد علی الموسوی الموحد الابطحي الاصفهانی، بی جا، چاپخانه ربانی، ۱۳۹۹.

۱۳. سید رضی، ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی، نهج البلاغه، تحقیق محمد عبده، چاپ اول، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۲ق/۱۳۷۰.
۱۴. صابری، حسین، «غالیان، تاریخچه و مناسبات فکری با شیعه امامیه»، مجله مشکوة، ش ۸۲، بهار ۱۳۸۳، ص ۷۴-۹۰.
۱۵. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، خصال، تعلیق علی اکبر غفاری، قم، منشورات جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية فی القم المقدسة، ۱۴۰۳ق/۱۳۶۲.
۱۶. —، کمال الدین و تمام النعمة، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم، ۱۴۰۵ق/۱۳۶۳.
۱۷. —، معانی الاخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۳۷۹ق/۱۳۸۸.
۱۸. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، تحقیق و تعلیق و تقدیم الحاج میرزا حسن کوجه باغی، طهران، منشورات الأعلمی، ۱۴۰۴ق/۱۳۶۲.
۱۹. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، الاحتجاج، تحقیق، تعلیق و ملاحظات السيد محمد باقر الخرساني، النجف الاشرف، دارالنعمان للطباعة و النشر، ۱۹۶۶م/۱۳۸۶.
۲۰. —، اعلام الوری باعلام الهدی، چاپ اول، قم، مؤسسة آل البيت ﷺ لاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ق.
۲۱. طبری، احمد بن عبدالله، الرياض النضرة فی مناقب العشرة، تحقیق عیسی عبدالله محمد، چاپ اول، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۶م.
۲۲. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، الامالی، تحقیق، قسم الدراسات الاسلامیة، چاپ اول، قم، مؤسسة البعثة، دارالثقافة للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ق.
۲۳. —، اختیار معرفة الرجال، تصحیح و تعلیق میرداماد الأستریادی، تحقیق السيد مهدي الرجائي، قم، مؤسسة آل البيت ﷺ لاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۲۴. عبده، شیخ محمد، نهج البلاغه، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۲ق.
۲۵. علوی، سید محمد حسن، «تعامل ائمه باغلات»، معارف عقلی، ش ۱۵، تابستان ۱۳۸۹.

۲۶. فخر رازی، محمد بن عمر، *تفسیر کبیر*، بی جا، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ق.
۲۷. کدیور، محسن، «قرائت فراموش شده»، فصلنامه *مدرسه*، ش ۳، سال اول، اردیبهشت ۸۵، ص ۹۲-۱۰۲.
۲۸. کشی، محمد بن عمر، *رجال کشی*، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپخانه حیدری، ۱۳۶۳.
۳۰. کورانی عاملی، علی، *الانتصار*، چاپ اول، بیروت، دارالسیره، ۱۴۲۲ق.
۳۱. کوفی، فرات بن ابراهیم، *تفسیر فرات الکوفی*، تحقیق محمد کاظم، طهران، مؤسسه الطبوع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والارشاد الاسلامی، ۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م.
۳۲. مازندرانی، ملا محمد صالح، *شرح اصول کافی*، تعلیق ابوالحسن الشعرانی، تصحیح سید علی عاشور، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۲۱ق/۲۰۰۰م.
۳۳. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
۳۴. مدرس طباطبائی، سید حسن، *مکتب در فرآیند تکامل*، ترجمه هاشم ایزدپناه، چاپ هشتم، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۹.
۳۵. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الارشاد*، تحقیق مؤسسه آل البیت، تحقیق التراث، چاپ دوم، بیروت، دارالمفید للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م.
۳۶. —، *الجمل*، قم، مکتبه الداوری، بی تا.
۳۷. —، *الأمالی*، تحقیق، الاستاد ولی، علی اکبر غفاری، بیروت، دارالمفید للطباعة والنشر، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م.
۳۸. نقدی، جعفر، *الانوار العلویة*، چاپ دوم، نجف اشرف، مکتبه الحیدریة، ۱۳۸۱/۱۹۶۲م.
۳۹. نقوی، سید حامد، *خلاصة عیقات الانوار*، طهران، مؤسسه البعثة، قسم الدراسات الاسلامیه، ۱۳۰۶.
۴۰. وردی، علی، *مهزلة العقل البشري*، بی جان، دار کوفان، بی تا.
۴۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.